

بررسی فرهنگ «هواداری» و علل تبدیل شدن ورزشگاه‌ها به میدان جنگ و خشونت

تا جنون فاصله‌ای نیست از اینجا که منم!

این روزها خبر از کشته و زخمی شدن گروهی در گوشه‌ای از دنیا، بخشی جدانشدنی از اخبار روزمره جهان شده است. اگر در گذشته تلفات دسته‌جمعی تنها در پدیده‌هایی همچون جنگ، قحطی و بیماری‌های واگیردار رخ می‌داد اما این روزها هر اتفاق و رویدادی می‌تواند مسبب تلفات دسته‌جمعی باشد، از جمله تماشای دسته‌جمعی یک مسابقه فوتبال! اتفاقات تلخ چند هفته اخیر در جریان دیدار تیم‌های تراکتورسازی و پیکان در تبریز و پرسپولیس و سپاهان در تهران رنگ خطر خشونت هواداری و تلفات انسانی بالا در جریان برگزاری یک مسابقه فوتبال را به صدا درآورد. مصدومیت ۲۴۵ نفر تنها در جریان درگیری میان هواداران ۲ تیم بالای جدولی در حالی رخ داد که نشانه‌هایی از فراگیر شدن این سبک از هواداری در سال‌های اخیر نمایان شده است. در چنین وضعیتی نخستین سوالاتی که ذهن را به خود مشغول می‌کند آن است که «هواداری چیست؟»، «چگونه فوتبال به سمت دوگانه‌های هواداری رفت؟» و «چه چیز هواداران را به سمت خشونت می‌کشاند؟»

برونده پیش رو با نگاهی کوتاه به تاریخچه‌ای از هواداری، خشونت و علت شکل‌گیری هر کدام در جست‌وجوی یافتن بخشی از پاسخ سوالات بالااست.

هویت در میانه «من او»

یونس مولایی: مقوله هواداری و هرگونه کنشگری ریشه گرفته از این حس را پیش از طرح پرسش از چگونگی انتخاب سوزه باید در قالب چرایی به‌وجود آمدنش تعریف و تفسیر کرد. دقیقاً در چه زمان و لحظه‌ای یک نفر، هوادار یک سوزه بیرونی همانند یک تیم فوتبال، یک گروه موسیقی یا چهره‌ای فرهنگی می‌شود؟ خط تمایز میان هوادار و مخاطب دقیقاً در چه نقطه‌ای شکل گرفته است؟ آیا هرکس که مسابقه‌ای ورزشی را به شکلی نسبتاً پایدار پیگیری و دنبال می‌کند در دایره هواداری می‌گنجد یا خیر؟

شاید نخستین گزاره‌ای که در جهت هواداری باید مورد تبیین قرار گیرد لحظه خروج از مخاطب بودن و تبدیل شدن به یک فعال در میدان باشد. لحظه‌ای که بیننده یک مسابقه ورزشی احساس بیگانگی میان خود و سوزه مورد تماشای خود را از دست می‌دهد و حدی از یگانگی را در این زمینه تعریف می‌کند، لحظه شروع هواداری او محسوب می‌شود. بسط خویشستن در یک محیط بینایی‌باست با معنی می‌شود بخش قابل توجهی از کنشگری یک بیننده ناظر به اثرگذاری در فرآیند کلی یک مسابقه محسوب شود. هواداری به عبارت ساده‌تر زمانی است که یک شخص واسطه میان خود و سوزه فعال در میدان (برای مثال یک تیم ورزشی) را نادیده می‌گیرد و نسبتی میان سرنوشت خود با آن برقرار می‌کند. تاثر از موفق نشدن یک تیم با رضایت بخش نبون یک آلبوم موسیقی و سهمیم دانستن خود در آن حالت عینیت یافته مثال ساده‌ای از این فرهنگ هواداری است. هوادار خود را یک «مصرف‌کننده

فعال» می‌داند که گویا در اثر تولید شده سهام و سرمایه‌ای داشته است. سرگردانی در نسبت میان «من» و «او» را می‌توان عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری حس هواداری دانست. نسبت شکل‌گیری «هویت هواداری» در میزان ما شدن آن بروز عینی پیدا می‌کند، برای مثال هیلز با تفکیک میان هواداران فوتبال با حوزه‌های هنری به نکته‌ای مهم در این باره اشاره می‌کند که هواداران فوتبال عمدتاً هویت هواداری خود را در قالب «ما» تعریف می‌کنند اما هواداران موسیقی و هنر عمدتاً هواداری خود را در نسبت با «او» تعریف می‌کنند. در حالت اول یک قهرمان ممکن است به علت عدم کسب موفقیت برای «ما» هواداران از جانب هواداران خود طرد شده و خائن نیز شمرده شود، آنچنان که تاریخ فوتبال سرشار از بازیکنانی بوده است که «ما»ی هوادار آنها را از خودشان جدا شده دانسته است، در حالی که وقتی با فرهنگ هواداری هواداران یک خواننده روبه‌رو می‌شویم، چنین امری قابل تصور نیست و آنچه شکل می‌گیرد در نهایت امر سرخوردگی برای هوادار و احتمال طرد «او» است. شکل گرفتن یک نسبت هویتی در قالب «ما»ی هواداری باعث می‌شود تا این ما همواره در مقابل دیگران تعریف شود که رقابت و تضاد با آنها را گریزنپذیر می‌کند اما زمانی که این الگوی هواداری خود را در قالب «هن» هوادار «او» تعریف کند، جنبه رقابتی آن کاسته می‌شود. نگاهی ساده به فرهنگ هواداری در قالب برگزاری یک مسابقه ورزشی یا یک جشنواره سینمایی کاملاً ما را در این‌باره روشن می‌کند که

صادق فرامرزی: ۱- واژگان زیادی هستند که با کلمات متضاد خود تعریف می‌شوند؛ بالا و پایین، خواب و بیدار، سرد و گرم، زنده و مرده و هزاران تضاد دیگر که دنیای کلمات را واجد معنا کرده و مورد تایید همگان نیز بوده است اما شاید نخستین‌باری که این تضادها به چالش کشیده شد، زمانی بود که موسولینی، رهبر فاشیست ایتالیا ادبیات را به گونه دیگری به مردمش تدریس کرد و آن تدریس زمانی بود که او «بردن» را به‌جای آنکه مقابل «باختن» معنا کند مقابل «مردن» قرار داد و پس از آن دیگر دوگانه بردن و باختن تبدیل به دوگانه بردن و مردن شد. «یا ببرید، یا بمیرید»؛ این جمله معروف موسولینی خطاب به تیم‌های ایتالیا پیش از فینال جام جهانی ۱۹۳۸ فرانسه و بازی مقابل مجارستانی‌ها بود که این مسابقه ورزشی را بیش از آنکه تبدیل به میدانی برای پیروزی و شکست کند، مساوی کشتار گاهی برای مردن و زنده ماندن کرد. بخت یار ایتالیایی‌ها بود و آنها با نتیجه ۴ بر ۲ مجارستان را شکست دادند و در حالی که هنگام پخش سرود ملی‌شان همگی با دست‌های‌شان سلام فاشیستی می‌دادند، برای دومین‌بار قهرمان جام تازه‌تأسیس جهانی شدند. از آنجا به بعد فوتبال در مرزی میان پیروزی و مرگ مسیر خود را طی کرد تا در سال‌هایی هم که دیگر اثری از حکومت‌های فاشیستی نمانده بود، خیلی از طرفداران فوتبال آرزوی پیروزی یا مرگ در صورت شکست را برای خود طلب کنند. هوادارانی که زنده ماندن‌شان مرهون پیروزی تیم‌شان بود، خیلی راحت می‌پذیرفتند برای این پیروزی جان

یا مرگ یا پیروزی!

الگوهای جهانی پیش برود. بازتولید نفرت قومیتی برای تبدیل کردن میدان مسابقه فوتبال به زمین و زمینهای از جنگ و خشونت می‌تواند گویای این امر حیاتی باشد که در جامعه‌ای همچون ایران که فرهنگ هواداری حول محور تضادهای اجتماعی شکل نگرفته است، تقاضای تقلید آیینی باعث بروز چنین خشونت‌ی شود. اتفاقات خشونت‌آفرینی که در حاشیه بازی‌های تیم‌های تراکتورسازی تبریز، سپاهان و پرسپولیس در چند هفته اخیر بروز عینی پیدا کرده هر چند تا حد قابل توجهی متأثر از فضای رقابت بالای جدول بوده اما موید این پیش‌فرض نیز است که خیلی‌ها خشونت را به‌عنوان بخشی از ذات تفکیک‌ناپذیر فرهنگ هواداری به رسمیت شناخته‌اند.

۴- عمدتاً تصویر و تصور از خشونت در فوتبال ما را به یاد درگیری‌های تن به تن و خون‌آلود هوادارانی می‌اندازد که در حاشیه یک مسابقه به یکدیگر حمله می‌کنند و صحنه‌ای مشابه حوادث هفته پیش مسابقه پرسپولیس و سپاهان را خلق می‌کنند. این وجه از خشونت هرچند انکارناپذیر است اما خشونت کلامی و فرهنگ نفرت از «دیگری» ورزشی را می‌توان بذر و ریشه‌های آن جله از خشونت عربان دانست. تبدیل فرهنگ هواداری از جنبه‌ای در همگرایی درون گروهی به خشونت برون گروهی جلوه‌ای تمام‌عیار از پذیرش فرضیه «هرگ یا پیروزی» است؛ فرضیه‌ای که حتی اگر این‌بار از سمت تریبون‌های رسمی نیز محکوم و رد شود اما به حدی از پذیرش عمومی درون گروه‌های هواداری رسیده است.

فوتبال فرانسه؛ حاصل جمعی از جنگ کاتولیک‌ها و سکولارها

در سال ۱۹۰۰ حداقل ۲ هزار بازیکن فوتبال در فرانسه وجود داشت و کارگران فرانسوی در شهرهای بندری، و همچنین پارسی‌های پیش از سایر مردم فرانسه به فوتبال علاقه نشان دادند. رسانه‌های آن دوران اهمیت چندانی به فوتبال ندادند و ورزش ملی فرانسه، کم‌اکان راگی به شمار می‌رفت، در حالی که تعداد باشگاههای فوتبال بیش از ۲ برابر باشگاههای راگی بود. در سال ۱۹۱۱ نام ۲ هزار باشگاه در فرانسه ثبت شده بود که نشان از توفیق روزافزون فوتبال در فرانسه داشت. فرانسوی‌ها با نگاه به انگلیسی‌ها فوتبال را آموختند. دلاوی که

با انگلیسی‌ها روابط نزدیکی داشت، در دیدار نهایی جام حذفی انگلستان در ۱۹۰۲، در کریستال پالاس حضور یافته بود و آرزوی تکرار آن به سیاق فرانسوی‌ها در ذهن می‌پروراند. وقتی درگیری‌های سیاسی، جناحی، دولتی و مذهبی فرانسه، فوتبال را نشانه رفت، این ورزش نوپا با ایدئولوژی‌های مختلفی آمیخته شد. در ۲ قطب افراطی این درگیری، کاتولیک‌های سنتی راست‌گرا و سکولارهای جمهوری‌خواه چپ‌گرا بودند. کاتولیک‌های فرانسوی از دهه ۱۸۸۰ به چگونگی جذب نوجوان و جوانان توسط سکولارها که بر جدایی دین از سیاست پا

می‌فشردد اعتراض می‌کردند. سکولارها مراکزی را همانند دارالایتما‌ها و مراکز نگهداری کودکان و نوجوانان که ساختار مفرتی داشتند به یا ساخته بودند و از فوتبال به‌عنوان عمل جذب آنها طی رقابت‌های منطقه‌ای و محلی استفاده کردند. در آن دوران «ماجرای درفوس» تنش بین دولت، ارتش و نهادهای مذهبی را بر جسته کرد و هر یک از این مراکز خود را قدرت برتر فرانسه خواندند. باور کردنی نبود ولی ۴ اتحادیه فوتبال در فرانسه بر پا شد که هر یک داعیه رهبری فوتبال فرانسه را داشتند. یکی از اتحادیه‌ها به از تش فرانسه تعلق داشت.

آن اتحادیه به حضور یکی از افراد ارتش در تیم‌های فرانسه برای بازی با سوسیوس در ۱۹۱۹ مخالفت کرد که جنجال بزرگی برپا شد. بتدریج باشگاه‌های وابسته به کاتولیک‌ها و باشگاه‌های متعلق به سکولارها برابر هم صف کشیدند. در شهر اوسر باشگاه «ای جی اوسیریوس» که به اوسر معروف است متعلق به کلیسا بود و باشگاه «لا استاد اوسیریوس» متعلق به سکولارها. در حقیقت بنیانگذار باشگاه ای جی اوسیریوس کشیشی به نام پدر «رنست ایه دشان» بود. بعدها هم استادبوم این باشگاه نام این کشیش را بر خود گرفت. اتحادیه فوتبال فرانسه سال ۱۹۱۸ ترکیب واحدی یافت و فعالیتش را به رغم درگیری‌های فراوان ایدئولوژیکی آغاز کرد. فوتبال حرفه‌ای از ۱۹۳۱ مورد پذیرش فرانسوی‌ها قرار گرفت.

در عین حال نزدیک به ۲ میلیون بازیکن آماتور هم در باشگاه‌ها و تیم‌های محلی و منطقه‌ای فرانسه بازی می‌کردند و بیش از ۲۳ هزار باشگاه آماتوری فوتبال برپا شده بود. پرداختن مطبوعات فرانسوی به فوتبال، نقطه عطفی در ادبیات ورزشی بود و فرانسوی‌ها با چاپ مجله فوتبال در ۱۹۱۰، یکی از پیشگامان این عرصه شدند. نشریه «فرانس فوتبال» از ۱۹۲۳ به تحلیل فوتبال از زوایای مختلف پرداخت. این مجله بود که سنت انتخاب مرد سال فوتبال اروپا با اهدای «توپ طلا» را برپا کرد. همه اینها نمایانگر نقش فرشت‌کننده فرانسوی‌ها در زمینه تشکیلاتی و تحلیلی فوتبال بود.

«برشی از کتاب «روزی روزگاری فوتبال: فوتبال و جامعه‌شناسی» حمیدرضا صادر

دلاکاپیتالها؛ مرکز نقل تمام شکاف‌ها



مرکز و حاشیه، دموکرات و فاشیست، گرگ و عقاب، چپ و راست، رنگین‌پوست و سفید و در نهایت آبی و قرمز را می‌توان بخشی از دوگانه‌های موجود در داری دلاکاپیتالها شهر رم دانست که میان ۲ تیم لاتزیو و رم برگزار می‌شود. هر چند ۲ تیم این شهرآورد مجموعاً تنها ۵ بار فزایت لیگ ایتالیا شده‌اند اما این نتایج مانع نمی‌شود تا قید «جنگجالی‌ترین» بازی لیگ ایتالیا از عینک تماشاگران را از آن بگیریم. آبی و قرمزهای شهر رم زمانی که رخ در رخ یکدیگر وارد زمین ورزشگاه المپیکوی شهر رم می‌شوند، بیش از آنکه رقابت ۲ تیم حاضر در جدول را نمایندگی کنند، به‌عنوان نمایندگان شکاف‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهر رم وارث دعوای‌های بیرون زمین می‌شوند. تمایلات فاشیستی طرفداران لاتزیو مقابل رمی‌های دموکرات، شعارها و عقاید رادیکال نژادپرستانه که مانع جذب بازیکنان رنگین‌پوست تاچند سال قبل در باشگاه لاتزیو شده بود، ساکن بودن رمی‌ها در مرکز شهر و سکونت طرفداران لاتزیو در حاشیه شهر و تاکید ویژه رم بر ارزش‌های سنتی و باستانی در قالب رنگ‌بندی لوگوی این تیم با رنگ زرد (نمادی از واتیکان) در میان رنگ قرمز (نمادی از امپراتوری روم) باعث شده داری دلاکاپیتالها فراتر از نتیجه‌آن یک میدان جنگ واقعی از انبوه شکاف‌های طبقاتی، سیاسی و نژادی پایتخت ایتالیا باشد.

اولد فیرم؛ جنگی درون صلیبی



اسکاتلند به عنوان یکی از معدود تیم‌های ملی که به کشوری مستقل تعلق ندارد هیچ‌گاه به یک مدعی جدی در فوتبال جهان تبدیل نشده است، باشگاه‌های این کشور نیز از این قاعده مستثنا نبوده‌اند در این بین تنها یک چیز استثناست و آن هم داری اولد فیرم میان ۲ باشگاه گلاسکو و سلتیک است، یک جنگ مذهبی به تمام معنا که مشابه آن را در هیچ مسابقه فوتبال دیگری نمی‌توان یافت و از جهاتی مرزبندی میان این شاخصه‌ها باعث شده هر اسکاتلندی به محض تولدخود در یکی از دوگانه رقابتی و فوتبالی تعریف شود. به طور سنتی سلتیک، باشگاه کاتولیک‌ها و رنجرز، باشگاه پروتستان‌ها محسوب می‌شود، رنگ سبز و سفید پیراهن باشگاه سلتیک نمادی از رابطه این تیم با ایرلند جنوبی و مخالفت این تیم با پیوستن اسکاتلند به بریتانیاست و رنگ قرمز، سفید و آبی باشگاه رنجرز نمادی از تعلق این تیم به بریتانیا قلمداد می‌شود. شروع این نفرت بی‌پایان به قرن نوزدهم و زمانی بازمی‌گردد که رنجرز سال ۱۸۷۲ تأسیس شد و یکی از قوانین اولیه آن این بود: بازیکن کاتولیک در رنجرز جایی ندارد اما در سال ۱۸۸۸ سر و کله مهاجران کاتولیک با تأسیس باشگاه سلتیک پیدا شد تا یک نزاع به تمام معنای مذهبی در قالب هواداری فوتبال خود را نمایان کند؛ نزاعی که منجر به صدها درگیری و لیست طولبی از کشته‌شدگان و زخمی‌ها شد.

سوپر کلاسیکو؛ طبقاتی‌ترین جنگ فوتبالی



«آمریکای لاتین» همین ترکیب کافی است تا ذهن همه به سمت مستعدترین منطقه جهان برای شکل‌گیری انقلاب‌های طبقاتی برود؛ منطقه‌ای که مبارزه کردن بخشی از DNA شهروندانش است و چه بهانه مبارزهای بهتر از دوگانه فقیرها و پولدارها، یا می‌توان راحت‌تر گفت که بوکاجونیورزی‌ها و روبروپاشی‌ها! سوپر کلاسیکو نام داری جنجالی پایتخت آرژانتین است که یکی از خطرناک‌یزترین بازی‌های آن چندی پیش و در قالب فینال جام لیبرتادورس هزاران کیلومتر دورتر از بوئنوس آیرس در ورزشگاه سانتیاگوبرنابئوی مادرید برگزار شد. بوکا توسط ایتالیایی‌ها حومه بوئنوس آیرس تأسیس شد و از همان ابتدا به کارگران و طبقه فرودست جامعه پایتخت آرژانتین تعلق داشت اما در مقابل آن باشگاه دیگر شهر یعنی روبروپالاته با سرمایه بزرگان شهر پا گرفت و به همین دلیل در گذر زمان لقب «میلیونرها» برای آن تثبیت شد. جنگ کارگران و میلیونهای بوئنوس آیرس فراتر از گل و جذابیت همواره به اندازه کافی قربانی داشته است و حتی آن را با نزدیک به ۱۰۰ کشته مرگ‌آورترین مسابقه فوتبال در طول تاریخ دانسته‌اند. نزدیک به ۷۰درصد آرژانتینی‌ها طرفدار یکی از این ۲ تیم هستند که این تعمیم باعث شده عمده مناسبات سیاسی و اجتماعی آرژانتینی‌ها تحت تاثیر طبقاتی‌ترین شهرآورد جهان قرار گیرد.

بلگراد؛ اینجا هنوز بلوک شرق زنده است



مهم‌ترین داری شرق اروپا کم‌اهمیت‌ترین بازی فوتبال محسوب می‌شودا جایی که ستاره سرخ بلگراد و پارتیزان بلگراد مقابل یکدیگر صفارایی می‌کنند، کمترین چیزی که دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد یک مسابقه ساده فوتبال است. خشونت، خون و حتی قتل بخشی جدایی‌ناپذیر از داری بلگراد صربستان است. هر قدر که در اروپای غربی فوتبال نمادی از همگرایی منطقه‌ای و بی‌اهمیت شدن مرزهای جغرافیایی پس از جنگ دوم جهانی است، در اروپای شرقی اما بالعکس فوتبال عامل تعیین‌کننده‌ای برای مرزهای جغرافیایی و تجزیه‌های پس از فروپاشی بلوک شرق است. درگیری هواداران دیناموزاگرب و ستاره سرخ بلگراد در ۱۳ مه ۱۹۹۰ از مهم‌ترین جنگ‌های فوتبالی بود که آغازگر یک دوره جدید در فوتبال یوگسلاوی شد و در آن بسیاری از هواداران فوتبال جذب گروه‌های خشن و سیاسی ناسیونالیست شدند. با آغاز جنگ‌های داخلی یوگسلاوی سابق بین سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۱، بسیاری از آنها به گروه‌های شبه‌نظامی درگیر ملحق شدند. حالا و در روزهای که دیگر یوگسلاوی وجود ندارد، همچنان رقابت میان ستاره سرخ و پارتیزان بلگراد نمادی از انباشت جنگ‌های سیاسی و نژادی است که تسویه حساب نهایی آن در مستقبل سبز اتفاق می‌افتد؛ جنگی که ۸۰ درصد مردم صربستان طرفدار یکی از طرفین آن هستند.